

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عظم یا سیدی املی و ساء عملی فأعطنی من

عفوك بمقدار املی و لا تؤاخذنی بأسوء عملی فَإِنَّ

كرمك یجلّ عن مجازات المذنبین و حلمك یكبر عن

مكافات المقصّرين.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> فقره‌ای از دعای شریف ابو حمزه ثمالی

بزرگ است ای مولای من آرزوی من . عظیم

است، و آرزوی خیلی بزرگی در سر دارم، و به دنبال آن روانم و پی گیرم .

این آرزوی امام سجّاد چه بوده که برای آن

آرزو، و امنیه و خواست، حضرت لفظ عظمت را به

کار برده‌اند؟ و به خدا عرضه می‌دارند که ای مولای

من! مطلب بسیار بزرگی در سر و قلبم می‌پرورانم،

و در پی‌اش هستم؛ و از آن طرف عمل من برای

رسیدن به این هدفم ناتوان است .

هر شخصی که یک آرزویی دارد، یک نیتی

دارد و برای رسیدن به آن نیت هم عمل متناسب با

آن را در پی می‌گیرد دیگر . هان؟ همین‌طور است

دیگر .

کسی که می‌خواهد برود تهران، برای رفتن به

تهران ده لیتر بنزین فرض کنید که در نظر می‌گیرد،

اما یکی که بخواهد برود مسافرت مشهد، دیگر ده

لیتر بنزین کفایت نمی‌کند؛ او باید استعداد بیشتری را

در نظر بگیرد، مستعدتر باشد، آمادگی‌اش باید بیشتر

باشد .

کسی که بخواهد به این امور دنیا برسد، طبعاً  
برای رسیدن به این امور دنیا همان ابزار لازم و  
وسائط لازم را که برای رسیدن است در نظر می‌گیرد.  
حالا هر کس در هر حیظه‌ای که هست، در هر افقی  
که هست، در هر فضایی که هست. اگر منظور امور  
دنیا و ریاست و این چیزهاست، این را می‌بیند، به  
این نزدیک می‌شود، می‌گوید به این نزدیک بشویم  
یک روز به دردمان می‌خورد، یک روز رئیس  
می‌شود، وکیل می‌شود، نماینده می‌شود، به دردمان  
می‌خورد! محبت‌های دنیایی این‌ها... می‌گفت گربه  
برای رضای خدا موش نمی‌گیرد! یا سلامِ روستایی  
بی‌طمع نیست!



وقتی می آیند به آدم سلام و علیک می کنند، به سلام و علیک نباید نگاه کرد، به آن نیت پشت سلام و علیک باید توجه کرد. به آنچه را که در پی این دنبال است باید نگاه کرد.

ابناء دنیا همین هستند، مردم دنیا همین هستند؛ شکل و رنگش فرق می کند، شکلش فرق می کند، حالا یا شکل خدایی به خود می گیرد، یا شکل غیر خدایی به خود می گیرد، ولی دنیایش، دنیاست، دنیا دنیاست.

من الآن که داشتم می آمدم یک قضیه ای که در منزل بود را شنیدم، یک مسئله ای که حالا خیلی هم بازش نمی کنم. بعضی ها از رسیدن به سلامتی یک بنده خدایی جلوگیری می کردند برای این که یک وقتی گفته نشود چرا مثلا اینجا نتوانستند مداوایش بکنند ولی در جایی دیگر ... بعد من همین طور با خودم فکر می کردم بین این افرادی که این کار را کردند و بین آن حرمله و عمر بن سعد و سنان و خولی چه فرقی هست؟ داشتم با خودم فکر می کردم.

مگر آن ها نماز نمی خواندند؟ مگر آن ها روزه

نمی گرفتند؟ مگر آن‌ها قرآن نمی خواندند؟ هان؟  
همین سنان بن انس و خولی و ابن زیاد و ... مگر ابن  
زیاد نماز نمی خواند؟ می آمد می خواند و مردم هم به  
او اقتدا می کردند دیگر. پس آن مسجد کوفه از که پر  
می شد؟ از همین دور و بری های ابن زیاد پر می شد  
دیگر. خب مگر این‌ها نماز نمی خواندند؟ روزه  
نمی گرفتند؟ قرآن نمی خواندند؟ دم از پیغمبر و  
اسلام نمی زدند؟ اصلا امام حسین را به خاطر همین  
کشتند که چرا آمده بر خلاف دین جدش که دین  
سِلم و سلامت و وحدت بین مسلمین و وحدت بین  
آحاد است قیام کرده؟ چرا بر علیه خلیفه، خلیفه‌ای  
که باید از او اطاعت کرد قیام کرده؟ این بود دیگر! و  
برای مردم این را استشهاد می کردند که حالا که او  
این کار را کرده پس دفع او واجب است، دفع او لازم  
است و به هر طریقی باید دفع بشود. خب حالا دفع  
او لازم است، آن طفل شش ماهه را چرا می زنید  
تکه پاره اش می کنید؟ دیگر این‌ها هم جزوش  
هست؟ این‌ها هم جزو این مسائل [جنگ و اختلاف  
هست]

من وقتی که فکر می‌کردم می‌گفتم بین این‌ها  
که نماز هم می‌خوانند، روزه می‌گیرند، دم از خدا  
می‌زنند با حرمه چه فرقی است واقعا؟ یکی است!  
هیچ تفاوت نمی‌کند! منتها آن حرمه مربوط به هزار  
و چهارصد سال پیش است، این برای حرمه الآن  
است.

آن سنان بن انس هزار و چهارصد سال پیش  
است، این سنان بن انس الآن است. زمان فقط در  
این جا فاصله و افتراق انداخته. او هم اگر در آن زمان  
بود قطعاً تیر می‌گذاشت بر چله کمان و بر گلوی  
حضرت علی اصغر روانه می‌کرد، همین که الآن دارد  
دم از خدا می‌زند، دم از عرفان می‌زند، دم از مکتب

بزرگان می‌زند، دم از مکتب اولیاء می‌زند. همین  
آقا با دست خودش تیر به قلب سیدالشهداء و چشم  
حضرت ابوالفضل و علی اکبر می‌زند. همین‌ها!  
توجه می‌کنید؟ هیچ فرق نمی‌کند. این که  
عاشورا همیشه عاشوراست، کربلا همیشه  
کربلاست، همین است معنایش. یعنی شما در هر  
آنی یا این طرف هستی، یا آن طرف هستی، حدّ وسط  
ندارد، حدّ وسط ندارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند در همان زمان سابق،  
یک طبیبی از خارج آمده بود، یک طبیب بلژیکی بود  
به اسم «روش»<sup>۱</sup> که در خواجه ربیع دفن است و یک  
روز هم من خودم در همان زمان مرحوم آقا رفتم و  
آن نوشته روی سنگ قبرش را برای ایشان نوشتم و  
آوردم. طبیب نصرانی بود که به مشهد آمده بود و  
بعد به معجزه حضرت مسلمان و شیعه شده بود.  
جراح خیلی حاذقی بود. در آن زمان طبّ ایران خیلی

---

<sup>۱</sup> دکتر روش بولون پزشک و جراح بلژیکی در سال ۱۳۴۱ شمسی رییس  
بخش جراحی مریض‌خانه شاه‌رضا (بیمارستان فعلی امام رضا علیه السلام)  
بود. این پزشک بلژیکی که مسلمان شده بود، سال‌ها در این بیمارستان به  
فعالیت پرداخت.



رشد نکرده بود، مثل الآن نبود، الآن بهترین اطباء دنیا  
اطباء ایران هستند. ولی خب آن زمان ابتدای کار بود.  
او در بیمارستان امام رضا مشهد [مریض خانه  
شاه رضا سابق] عمل می کرد، طبابت می کرد، جراحی  
می کرد، و خب جراحی های موفق می هم می کرد،  
طیب حاذقی بود و مورد عنایت حضرت هم بود.

بعضی از اطباء آن بیمارستان برای این که او را  
خراب کنند و جلوی افراد دیگر آبرویش را ببرند،  
(چون خلاصه او آمده بود و نان اینها را آجر کرده  
بود، از این حرفهایی که همیشه هست!) می آمدند  
روی زخمی که این جراحی کرده بود آب  
می پاشیدند که عفونت کند! و بگویند دیدید این  
کارش خراب شد و بلد نبود کارش را درست انجام  
بدهد؟!

خب بین تو و بین حرمله چه فرقی است؟ چه  
فرقی است واقعا؟ واقعا چه فرق است؟ خب او هم  
همین کار را کرد دیگر. مگر آنها چکار می کردند؟  
آنها وقتی حضرت علی اکبر را دیدند چه کار  
کردند؟ هرکس تیر داشت زد، هرکس شمشیر داشت

زد، هرکس با سنگ داشت زد. با حضرت ابالفضل  
چکار کردند؟ چه کسانی؟ همین‌هایی که نماز  
می‌خواندند دیگر، دیشب‌ش شب عاشورا نماز  
می‌خواندند. ولی فردا همین شخص می‌آید می‌رود  
پشت درخت و خودش را پنهان می‌کند و نامردانه و



ناجوانمردانه، وقتی این سوار رد می‌شود می‌زند دست او را قطع می‌کند. همین شخصی که دیشب نماز می‌خواند.

این چه حال و هوایی است؟ هان؟ جداً این چه حال و هوایی است؟ بین آن کسی که روی این زخم به خاطر خراب کردن دیگری می‌آید آب می‌پاشد تا عفونت کند و آن کسی که می‌رود دست حضرت ابالفضل را قطع می‌کند هیچ فرق نیست! چه فرقی هست؟ فقط یک زمان در اینجا فاصله افتاده. این سال هزار و چهارصد است و آن سال شصت هجری بوده، یک زمان فقط فاصله است.

این شخص هم اگر در روز عاشورا بود، می‌رفت پشت درخت مخفی می‌شد و آن یکی دست را قطع می‌کرد. چرا؟ چون کار هر دو یکی است. کار، کاری است که دارد روی نفس انجام می‌شود. نفس در این جا دخالت دارد، شیطان در اینجا دخالت دارد، هواهای نفسانی در اینجا دخالت دارد. خیلی باید حواس مان را جمع کنیم ها! در تمام طول تاریخ قانون و قاعده را به ما داده‌اند، نمی‌توانیم بگوییم

قانون نداریم، قاعده نداریم، معیار نداریم. آن قدر معیار ریخته‌اند جلوی ما که نیاز نیست بگردیم پیدا کنیم. هر جا را نگاه می‌کنیم می‌بینیم معیار است. وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ<sup>۱</sup> تمام در و دیوار، تمام تاریخ، صفحات تاریخ، کلمات بزرگان، سخنان بزرگان، این‌ها همه مملو از معیارها و ملاک‌ها است.

طیب، باید بداند که جزو کدام یک از اطباء است، اطباء در لشکر عمر سعد است، یا طیب در لشکر سیدالشهداء است؟ مهندس باید بداند در کارهایی که انجام می‌دهد، مهندس عمر سعد است آن‌ها هم مهندس داشتند‌ها! معمار داشتند، مهندس داشتند، آرشیوتکت، بنا، همه چیز داشتند! یا معمار و مهندس خیمه سیدالشهداء است؟ تاجر باید بداند، عالم باید بداند ... وای وای از این آخری‌اش! عالم ...

تک تک حرف‌هایی که ما می‌زنیم فردا حساب دارد، فردا حساب دارد.

---

<sup>۱</sup>سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵

بنده الان دارم قضیه‌ای راجع به جریان نوروز  
می‌نویسم، دیروز بود داشتم می‌نوشتم که من قبلاً  
یک رساله‌ای نوشته‌ام [رساله اربعین]. گفتم وظیفه  
یک عالم چیست؟ وظیفه عالم این است که بیاید به  
حرف مردم نگاه کند و دل به نظر و خواست مردم  
بدهد؟ یا این که نه، باید بیاید آنچه را که هست به  
مردم بگوید، هرکس می‌خواهد قبول کند هرکس  
می‌خواهد نکند. هزار سال مردم قبول نکنند، به تو

چه



مربوط است؟! به من چه مربوط است؟! مگر شما حرفی را می‌زنی که مردم قبول کنند؟! پیغمبرش نتوانست حق را به مردم بقبولاند، خدا می‌گوید تو نمی‌توانی! تو فقط یک بلاغ می‌توانی برسانی. **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ**<sup>۱</sup> وظیفه‌ات را برو انجام بده! **لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**<sup>۲</sup> دائم خودت را سرزنش می‌کنی، دائم خودت را می‌خوری، که چه؟ آن لا یكونوا مؤمنین، ایمان نمی‌آورند. به جهنم که ایمان نمی‌آورند! به جهنم که ابوسفیان ایمان نمی‌آورد، به جهنم که خالدبن فلان ایمان نمی‌آورد، به جهنم که مغیره و ... ایمان نمی‌آورند! نمی‌آورند، نیاورند! تو بلاغت را برسان، آن کسی که باید بگیرد، می‌گیرد.

صحبت‌هایی که می‌شود برای آن‌هایی نیست که از همان اول نشنیده رد می‌کنند، ما اصلا برای آن‌ها که حرف نمی‌زنیم! آن‌ها اصلا بی‌خود گوش‌شان را [خسته نکنند] بروند چیز دیگری

<sup>۱</sup> سوره قصص (۲۸) آیه ۳

<sup>۲</sup> - سوره شعرا (۲۶) آیه ۳



گوش بدهند! بابا این همه ترانه هست! مگر بیکارند  
بیایند به این حرف‌ها و این چیزها گوش کنند؟ حالا  
یک حال و هوایی هم در ضمن داشته باشند! مگر  
مجبورند؟

یا آن کسی که هنوز نفهمیده شروع می‌کند به  
نقد کردن مگر مجبور است بیاید؟ بلند شو بابا این  
همه ... خدا خیرت بدهد! بلند شو برو! برای چه  
وقت را تلف می‌کنی؟

این حرف‌ها برای آن کسانی است که  
گوش‌شان را باز کرده‌اند، پنبه را از گوش‌شان  
درآورده‌اند. برای آنها این حرف‌ها زده می‌شود. من که  
الآن جای دیگری بودم برای چه بلند شدم از فرسخ‌ها  
آن طرف تر آمدم اینجا که امشب به اینجا برسم؟ برای  
چه؟ برای این که اگر دو کلمه گفته می‌شود به گوش  
آن افرادی که باید برسد، برسد. و الاً خب سر جایم  
نشسته بودم، از این جا هم خیلی بهتر ... بله!

لذا نباید برای شخصی موجب نگرانی و  
ناراحتی بشود که: آی این گوش می‌دهد، آی آن  
گوش نمی‌دهد و این حرف‌ها ... عالم باید آنچه را

که تشخیص می‌دهد برساند، هر کس گرفت، گرفت  
و هر کس نگرفت، نگرفت.

بعد من آنجا در حاشیه نوشتم که من یک  
رساله‌ای قبلاً نوشتم راجع به اربعین، و در این رساله  
نوشتم اربعین مخصوص سیدالشهداست و ما در  
تاریخ سراغ نداریم که حتی برای پیغمبر هم اربعین  
گرفته باشند. خب این کتب هست دیگر! اگر غیر از  
این کتب چیزی هست ما اطلاع نداریم. اما وقتی که

این کتب در دست ماست و تاریخی که در دست ماست و قرائت و مطالعاتی که این است، خوب نیست! برای بالاتر از امام حسین برای امیرالمؤمنین اربعین نگرفتند! به خدا نگرفتند! به پیغمبر نگرفتند! به که بگوییم نگرفتند؟! آن که از امام حسین بالاتر بود! برای حضرت زهرا کجا در تاریخ داریم اربعین گرفتند؟ برای پیغمبر که دیگر سید کائنات و بله دیگر چه بگوییم دیگر؟ او که اول تجلی عالم است دیگر! او که تجلی اعظم است برایش اربعین نگرفتند.

حالا از آقا در مورد اربعین سؤال می کنند

می گوید:

نه خیر! برای همه ائمه اربعین بوده است ولیکن همه آنها نسخ شده فقط امام حسین مانده!

آقا از کجا می آیی یک چنین حرفی می زنی؟

افرادی که الان دارند (میلیون ها نفر) صحبت تو را دارند می بینند به این حرف تو ترتیب اثر می دهند،

چرا دروغ می گویی؟ چرا دروغ می گویی به مردم؟ بر اساس حرف تو، اگر بیایند ترتیب اثر بدهند

جواب خدا را چه خواهی داد؟

همین طوری هر حرفی از دهن مان درمی آید!  
آقا خب بیا سند نشان بده، اگر وحی شده بدانیم!  
بالاخره اگر یک وحی ای است ما خبر نداریم! ظاهرا  
که می گویند وحی قطع شده با رفتن پیغمبر!  
نمی دانیم! دوباره شنیده ایم پیدا شده! یک وحی هایی  
پیدا می شود، چون یک چیزهایی می شنویم که نه  
دیده ایم و نه جایی برخورد کرده ایم و نه در مطالب  
بزرگان این چیزهای جدید بوده! خب قضیه  
چیست؟ اگر وحی است بدانیم، اگر نیست چرا بدون  
تحقیق می آید می گوید بله اربعین برای سایر ائمه  
هم بوده؟ کجا بوده؟! یک چیز برای ائمه بوده و آن  
هم سال بوده. امثال امام باقر علیه السلام، امام حسین  
علیه السلام، سایر ائمه، این ها سالگرد داشتند، امام  
باقر می فرمایند برای من تا چند سال در منی عزاداری  
کنید، سالگرد باید هم باشد، برای امام است، امام باید  
خودش را به همه نشان بدهد، نمی تواند نشان ندهد،  
باید بگوید برای من سال بگیرید، برای من مجلس  
بگیرید، برای امام نگیریم پس برای که بگیریم؟ برای  
که بگیریم؟ ما کجا داریم که برای سایر ائمه اربعین

بگیریم؟ خود امام باقر گفته که بیاید برای من اربعین بگیرید؟ امام صادق گفته برای من اربعین بگیرید؟ امام رضا گفته؟ هان؟

این‌ها هم همان است! یعنی همان جریانی که شما می‌بینید. تیراندازش به یک نحو، شمشیرزنش به یک نحو، سنگ‌اندازش به یک نحو، شریح قاضی‌اش به یک نحو، امام جماعتش هم به یک نحو. این همان است. چرا؟ چون بر خلاف دارد دروغ می‌گوید، دارد دروغ می‌گوید.

عالم وظیفه‌اش این نیست که بیاید طبق میل هر کسی [مطلبی بگوید یا حکمی بدهد]. آخر بعضی‌ها می‌گویند: خب بگو بینم چه می‌خواهی بیا برایت درستش کنیم! نظرت چیست؟ خب چه می‌خواهی؟ خلاصه حکمی، چیزی، بیا بگو برایت درست می‌کنیم!

در زمان مرحوم آقا، یکی از ایراداتی که به ایشان می‌گرفتند این بود که ایشان با مردم کنار نمی‌آید!

مسائل ربا و بانک و این حرفها بود دیگر، در همان زمان شاه، حالا نمی‌دانیم الآن هست یا نه، ولی خب آن موقع‌ها که بود.

و ایشان می‌آمدند حکم را می‌گفتند، مسئله را می‌گفتند، ائمه جماعات دیگر پشت سر آقا این ایراد را می‌گرفتند که ایشان نمی‌آید مسائل مردم را حل کند!، هی می‌آید مشکلات را اضافه می‌کند!

عجب! گفتنِ ربا حرام است، این ایجاد مشکلات است؟ خب اگر این‌طور است چرا ما فقط به ربا اکتفا کنیم؟ همه چیز را راحت و خلاص می‌کنیم! ربا حلال است، شرب خمر حلال است، شطرنج حلال است، قمار حلال است، بی‌حجابی حلال است، بعدش هم حلال است! قبلش هم حلال است! درست شد؟ همه‌اش حلال در حلال، در حلال ... خب چرا فقط به یکی اکتفا کنیم؟ خب کمی وسیع‌تر! آن وقت آن قدر خوب می‌شویم، آنقدر

مورد توجه مردم قرار می‌گیریم!

ولی چند صباح به این کیفیت می‌شود بمانیم؟

چند صباح؟ از عزرائیل هم می‌توانیم فرار کنیم؟

هان؟ از ملائکه خدا هم می‌توانیم فرار کنیم؟ اگر

می‌توانستیم فرار کنیم عیب نداشت، مسئله‌ای نبود.

بله می‌گفتند عالم آن کسی است که بیاید

مشکلات مردم را حل کند، نه اینکه بیاید مشکلات

اضافه کند. این آقای آسیدمحمدحسین فقط بلد

است هی به مشکلات اضافه کند! همین اقوام ما

می‌گفتند ها! از همین اقوام ما حتی!

بیاید پیش ما ما مشکلات شما را حل می‌کنیم!

یعنی این آقای آسیدمحمدحسین سواد شما

را ندارد؟! توجه می‌کنید؟ الآن باید ببینیم چه خبر

است. هم آقای آسیدمحمدحسین رفت، و هم آن

کسانی که ایراد می‌گرفتند. الآن چه خبر است؟ الآن

آن دنیا چه کسی جلو است و چه کسی عقب است؟

الآن چه کسی دارد حساب پس می‌دهد و چه کسی

راحت است؟ الآن چه کسی به آن مقامات و درجات

رسیده و چه کسی بله... برایش وسائل گرم کننده

آماده کرده‌اند؟! وسائل گرم کننده یکی پس از دیگری! به صف! که وقتی این نفتش تمام می‌شود باز هم بیایند با یک وسیله دیگر و با یک حرارت بهتر، و ...

الآن باید بینیم اوضاع چیست. آن موقع که تمام شد. حالا این شصت سال، آن هفتاد سال، آن هشتاد سال، بالاخره ده سال، بیست سال این طرف، آن طرف تمام شد. الآن او شاد است، الآن او فرح‌ناک است، الآن او مبتهج است، الآن او منبسط است، الآن او در انوار حق غرق است و آن یکی هم مورد پذیرایی ویژه و خاص! قرار گرفته است. آیا این چند روز دنیا ارزش داشت؟ ارزش این را داشت



که بلند شوی عاقبت را در لشکر عمر سعد [رقم  
بزنی] و تیر بزنی و شمشیر بزنی و ... آیا این دنیا  
ارزش داشت؟

الآن هم همین است. اختیار هم با خود  
ماست، انتخاب هم با خود ماست: یا این طرف، یا  
آن طرف، این دنیا است، دنیا همین است.

حالا امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد به  
پروردگار خدایا دنیا را دیدیم چه خبر است. دیدیم،  
ابن زیادها را دیدیم حضرت سجاد دارد می‌گوید ها!  
البته زبان حال است، زبان حال حضرت سجاد را  
داریم می‌گوییم ابن زیادها را دیدیم، یزیدها را  
دیدیم، معاویه‌ها را دیدیم، سنان و این‌ها را دیدیم،  
آن طرف را دیدیم، این طرف را هم دیدیم: پدرمان  
را هم دیدیم، جدّمان را هم دیدیم، اولیاء را دیدیم،  
اصحاب پدرمان را دیدیم که چطور برای جان‌فشانی  
و رفتن به همان جایی که امام سجّاد عرضه می‌دارد:  
عظم یا سیدی اُمّی، آن‌ها هم همان جا را در نظر  
داشتند و همان جا را نشانه گرفته بودند. حضرت  
سجاد عرضه می‌دارد خدایا همه این‌ها را دیدیم و

پوچی این‌ها را فهمیدیم، اعتباریت این دنیا را دیدیم، امروز یکی را بالا می‌برند، فردا همان را با سر می‌زنند زمین، امروز تعریف می‌کنند، فردا می‌آیند هزار انتقاد به او می‌بندند. امروز این، فردا این ... دیدیم، امروز هم داریم می‌بینیم، فردا هم می‌بینیم.

امروز یک حرف، فردا یک حرف دیگر، امروز برای این یک توجیه، فردا برای ...

خدایا وقت نداریم، فرصت نداریم، می‌خواهیم از این حال و هوا دربیاییم، از این اوضاع دربیاییم. چه به جای این اوضاع جایگزین کنیم؟ چه جایگزین کنیم؟ می‌خواهیم ببینیم حضرت سجاد در اینجا به ما چه یاد می‌دهد؟ می‌گوید حالا که قرار است جایگزین کنی ... این آدم عاقل که این دنیا را می‌بیند این‌ها همه دیوانه‌اند اصلاً! آدم عاقل که می‌خواهد جایگزین کند با این وضع و این‌ها که می‌داند آن طرف هم هست آن طرف خط هم هست آن طرف باید برود، چه چیزی را جایگزین کند؟ چه نعمتی را به جایش بیاورد؟ چه عوضی را به جایش بیاورد؟ چکار کند؟

هرچه را که انسان به جای این دنیا و در قبال  
عملش و در قبال کارها و تصرفاتش از خدا بخواهد  
با آن چه را که خداوند در اختیار ما قرار داده و در  
توان ما قرار داده، برابری نمی‌کند.

می‌گوییم در آن دنیا می‌رویم خلاصه  
جمال‌هایی در آنجا هست، نعماتی هست، فواکهی  
هست، نمی‌دانم بیا و بروی هست ... خب بسیار  
خب! این‌ها همه هست، قبول داریم، همه این‌ها در  
جای خودش محفوظ و همه این‌ها به جای خودش  
مستقر و صحیح، ولی دیگر چیزی نیست؟ پس آن

لدینا

مزیدی<sup>۱</sup> که خدا در قرآن می‌فرماید: غیر از این نعمت‌های بهشتی یک چیز زیادی دیگری هم ما داریم! ما در صندوق‌مان همه چیز پیدا می‌شود! یک مزیدی هم هست! آن مزید چیست؟

فکر بهشت و حوری و غلمان کجا کند دل‌داده عاشقی که نگارش مقابل است

آن لدینا مزید، یک چیز اضافه دیگری هست که آن را به کسی نمی‌دهیم، آن اهل خودش را می‌خواهد، طالب خودش را می‌خواهد. آن را نگه داشته‌ایم برای آن افرادی که نه تنها آمده‌اند و از آنچه را که اهل دنیا به آن ابتلاء دارند دوری گزیده‌اند که هیچ! گفتم که آدم عاقل هم نمی‌آید آن کارها را بکند چه برسد به اینکه بخواهیم به حساب حضرت امام سجاد بگذاریم. آدم عاقل بلند می‌شود بیاید در این دنیا کارهایی بکند که مردم دارند می‌کنند؟ واقعا آدم عاقل می‌آید این کارها را بکند؟! آن که هیچ! ما این‌ها را برای کسانی گذاشته‌ایم که از نعمت‌های دیگر این طرف و نعم اخروی ما هم گذشته‌اند! برای آن‌ها نگه

---

<sup>۱</sup> اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره ق (۵۰) (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ)

این مسئله لدینا مزید، اضافه بر این نعمت‌ها چیزهای دیگر است، آن چیست؟ هر نعمتی را که شما تصور کنید از آثار ذات پروردگار، از نعمات، از اسماء کلیه، نزولش به مراتب جزئی‌ه و ظهورش در آن چه که موجب رقاء نفس، التذاذ نفس و روح، و انبساط و ابتهاج انسان است، همه این‌ها در مرتبه آثار ذات است. همه این‌ها در مرتبه بروزات و ظهورات ذات پروردگار است، یا به صورت حور و غلمان و یا به صورت انهار تجری من تحت الأشجار یا من لبن مصفی یا لذة للشاربین و یا نعمت‌های دیگرش که هر کدام در مرتبه خودش از آنچه را که موجب نور و موجب بهجت و موجب ابتهاج نفس هستند، همه این‌ها بدون تفاوت از آثار ذات پروردگار هستند، اما لدینا مزید، در آن طرف، یک مسئله‌ای وجود دارد در این طرف هم همین‌طور، اختصاص به آن طرف ندارد، اولیاء و عرفاء الهی در همین دنیا به آن چه را که در آن دنیا خداوند وعده انجام آنها را به این‌ها داده می‌رسند و آن عبارت است از خودِ ذات

پروردگار! این مسئله، رسیدن به حقیقت هستی  
مطلق، رسیدن به ذات لایتناهی و اطلاقی پروردگار،  
رسیدن به جایی که دیگر هر نعمتی را شما بخواهید  
تصور کنید، در قبال آن نمی تواند عرض اندام کند.

ببینید خواجه حافظ چه می فرماید:

من که ملولی گشتمی از نفس فرشتگان \*\*\* [قیل

و مقال عالمی می کشم از برای تو]

چه را دارد می گوید؟ می گوید من به جایی  
رسیده‌ام که دیگر با ملائکه هم نمی‌توانم هم‌راز و  
هم‌دم بشوم! چون از مقام خودم پایین می‌آیم، از  
مرتبۀ خودم پایین می‌آیم. من که ملول گشتمی از  
نفس فرشتگان، یعنی وقتی فرشته‌های الهی بخواهند  
بیایند در کنار من قرار بگیرند و با من هم‌صحبت  
بشوند، نه جمال‌های عادی و جمال‌های ظاهری و  
حورالعین و این‌ها! آن فرشته‌های مقرب، آن جایی  
که لو دنوت انملة لا حترقت، اگر بخواهم یک ذره  
بالا تر بروم، نمی‌توانم و قدرت از من سلب می‌شود  
و فروغ تجلی بسوزد پرم، در آنجا می‌گوید من که  
ملول گشتمی! اصلا نمی‌توانم فکرم را و ذهنم را و  
نیتم را به مادون ذات بخواهم تنازل بدهم! اگر تنازل  
بدهم ضرر کرده‌ام، ضرر کرده‌ام. خسران پیدا  
کرده‌ام، از دست داده‌ام.

بله یک وقتی آدم نمی‌تواند، می‌گوییم  
نمی‌توانیم. الآن من گنجایش یک لیوان آب دارم.  
حالا بیایند جلوی من یک بشکه یک تنی بگذارند  
بگویند باید همه‌اش را بخوری! نمی‌توانم که بخورم

چون استعداد من فقط برای یک میزان محدود از آب است. من فقط می‌توانم روی زمین حرکت کنم، بال ندارم که مثل کبوتر پر بزنم.

یک وقتی انسان توان ندارد، استعداد ندارد، این یک مطلب دیگری است. همان طوری که سایر خلائق از نقطه نظر سعه وجودی در این مسئله "ناتوانی" قرار دارند. ولی وقتی که خداوند به انسان این توان را داده، این استعداد را به او داده است که می‌تواند به آنجا برسد، چطور می‌تواند خود را قانع کند به همین نعمت‌های اخروی نعمت‌های نورانی! نعمت‌های نورانی و نفحات نورانی اخروی و بخواهد با آن‌ها سر کند و دیگر به آن مطالب عالی و مطالب راقیه دست پیدا نکند؟

اینجاست که امام سجاد علیه السلام به خدا عرضه می‌دارد که خدایا ما بهشت را از تو نخواستیم! خدایا ما حور و غلمان از تو نخواستیم! خدایا ما جنّات تجری من تحتها الأنهار نخواستیم! حالا اینها هست نه این که نیست ولی طلب بالاتر از این است. شما وقتی برای دیدن یک رفیق‌تان می‌روید،



برای آن موز و پرتقالی که برای تان می آورند که نمی روید، گرچه در دیدن او و در ملاقات با او، و در صحبت او یک پذیرایی هم می شوید، آن پذیرایی جای خودش را دارد. سنگ که دیگر جلوی آدم نمی گذارند! پرتقال و سیب و شربت و اینها می گذارند دیگر آن به جای خودش محفوظ است.

اما آن التذازی که می برید آیا از سیب و پرتقال است یا از مصاحبت با رفیق تان است؟ دیدن او وقتی که مدت ها او را ندیده اید، حالا آمده اید، آن ابتهاج، آن مسرت، آن حالت نفسانی که احساس می کنید که یک محبی به محبوب می رسد، یک عاشقی به معشوق می رسد، هان؟ آن لذتی که در هنگام

وصال است، در هنگام صحبت است، آیا با آن چیزی که خورده می‌شود و سببی که پوست کنده می‌شود و خورده می‌شود برابری می‌کند؟ یا حالا آن هم در ضمن گرسنگی نباشد و تفنی ...

امام سجاد به خدا عرضه می‌دارد غیر از ذات تو که عظیم است و عظمتی بالاتر از آن عظمت قابل تصور نیست، هر چه که غیر از آن ذات من بخوام، صغیر است. در قبال آن توان من، در قبال آن استعداد من، در قبال آن نهاد من، در قبال آن ظرفیت من که تو قرار دادی، صغیر است. حوری و غلمان باشد، صغیر است. جنات تجری من تحتها الأنهار باشد، صغیر است. اینها همه صغیر است. بهشتی باشد که آن آخرش پیدا نباشد، باز صغیر است. اینها همه مراتب خاص است.

تا می‌رسد مسئله به مسئله ذات که در مسئله ذات آنجا یک مرتبه‌ای است که انسان دیگر می‌بیند اینجا دیگر تمام شد! اینجا دیگر تمام شد.

مرحوم آقا بنده که از خود ایشان شنیده‌ام، حالا شاید در ابتدای روح مجرد هم این جمله را

آورده‌اند، من که بارها این مسئله را از ایشان شنیدم  
خب اساتید متعددی داشتند، مثل مرحوم علامه  
طباطبائی که خب استاد اول ایشان بود حتی نجف  
هم که رفتند به دستورات مرحوم علامه طباطبائی  
عمل می‌کردند و در آنجا هم افراد دیگری بودند،  
بزرگانی بودند، مرحوم آسید جمال‌الدین گلپایگانی  
بودند البته آن جنبه استادی نبوده، ولی خب  
مصاحبت با ایشان بوده از شاگردان مرحوم قاضی هم  
بودند، با مرحوم هاتف بودند و خلاصه بزرگانی  
بودند، حالا اسم همه‌شان را هم لازم نیست ببریم.

و در آخر هم با مرحوم آقای انصاری. خب  
آقای انصاری هم کم نبود، شخصیتی بود، راه‌رفته  
بود، و از خیلی از مسائل ایشان مطلع بود، حالا در  
اواخر عمر هم ایشان مطالب عالی را طی کردند. ولی  
صحبت این است، ایشان می‌فرمودند: وقتی که من  
به مرحوم استادم حدّاد رسیدم، دیگر گمشده خود را  
پیدا کردم! این حرف یعنی چه؟ یعنی با وجود این که  
تمام این مراتب را ایشان طی کرده بود و مراحل را  
 طی کرده بود و چهارده سال بیشتر در خدمت افراد

مختلف و اساتید مختلف ایشان حرکت می‌کرد و سیر می‌کرد و دستور می‌گرفت و عمل می‌کرد. هر شب پنج‌شنبه ایشان پیاده از نجف به مسجد سهله می‌آمد و تا صبح بیتوته می‌کرد و سپس مراجعت می‌کرد، این‌ها همه درست، ولی وقتی که به حدّاد رسیدم، دیگر گمشده خود را پیدا کردم. یعنی چه؟ یعنی آنچه را که در این شخصیت من یافتم، در افراد دیگر نبود! و آن مرتبه‌ای را که این شخصیت به من ارائه داد، این مرتبه در ارائه سایر شخصیت‌ها نبود. این را به من می‌فرمودند. لذا استاد حقیقی و اصلی ایشان همین شخصیت بود: مرحوم حدّاد رضوان الله علیه.



آن وقت الآن درمی آیند می گویند آقای حدّاد  
استاد ایشان نبوده!! این چرند و پرندها چیست که  
می گویند؟ این خزعلات چیست؟ اگر استاد ایشان  
نبودند پس چرا فقط ایشان از او دستور می گرفتند؟  
چرا به عکس نمی شد؟ آقای حدّاد هم بیایند از  
مرحوم آقا دستور بگیرند!!.

می گویند این تواضع است! تواضع آقا است!  
می گویم اگر تواضع خوب است چرا این  
طرف تواضع نمی کرد؟ فقط تواضع یک طرفه؟ اگر  
قرار بر تواضع است، خب آن طرف یک روز تواضع  
کند بگوید آقا شما بیایید به بنده دستور بدهید، یک  
ذکری بدهید، یک دستوری بدهید، یک کاری ...

این چرند و پرندها چیست در کتابها  
می نویسند و این طرف و آن طرف می گویند؟! چی را  
می خواهند ثابت کنند؟ کی را می خواهند بالا ببرند؟  
کی را می خواهند پایین بیاورند؟

لذا حضرت سجّاد هم همین مطلب را عرضه  
می دارد، می گوید خدایا من آن ذات تو را که نشانه  
گرفتم، دیگر تمام شد! دیگر چیزی نمی خواهم.

بهشت باشد، نباشد، حورالعین باشد، نباشد ... چون  
من می‌خواهم به آن عظمت برسم.

عظم یا سیدی املی، آرزوی من عظیم است  
و آن رسیدن به ذات توست و آن ذات تو یک حقیقتی  
است که هرچیزی که غیر از آن تصور شود مادون آن  
خواهد بود. مادون آن خواهد بود و من نمی‌خواهم  
به مادون اکتفا کنم.

لذا در صحبت‌های مرحوم آقا هم می‌دیدیم  
وقتی که به افراد نصیحت می‌کردند ... این عرفا واقع  
عجیب هستند ها! وقتی صحبت می‌کنند، وقتی  
حرف می‌زنند، شوخی نمی‌کنند با افراد، افراد را  
دست نمی‌اندازند، همان جایی که خودشان هستند  
را برای بقیه می‌خواهند.

انسان از صحبت‌های افراد به میزان و مرتبه  
آنها می‌تواند پی ببرد. مثلاً یکی خیلی آدم خوبی  
هست ولی وقتی حرف می‌زند همه‌اش از این  
خوارق عادات و امور غیر عادی و این‌ها حرف  
می‌زند، معلوم است که او فقط در همین عالم مثال  
هست، در همین حد، و بالاتر نیست.

یکی وقتی حرف می‌زند هم‌اش صحبت از  
امام زمان و ظهور و وقت ظهور، این هم همین است،  
مرتبه‌اش همین است؛ خدا حافظ شما!

یکی وقتی حرف می‌زند یک مقداری قوی‌تر،  
بالا‌تر، از آن مکاشفات و مسائل ... این هم معلوم  
می‌شود یک خرده یک چیزی‌اش می‌شود، ولی نه  
بیشتر.

این بزرگان و اولیاء، البته بنده بعضی از آن‌ها  
را درک کرده‌ام، گرچه خب قابل این مطالب نبودیم  
ولی من هیچ‌گاه ندیدم که آن‌ها از همان مرتبه‌ای که  
هستند پایین‌تر بیایند و صحبت کنند. اگر هم حرف



می زدند، چون نمی توانستند آنچه را که هستند بگویند، هی می خواستند آدم را به آنجا که خودشان هستند بکشانند. آدرس آنجا را دائم می دهند، نشانه آن طرف را دائم در صحبت هایشان، در حرکاتشان، در تصرفاتشان می دهند و به آن طرف سوق می دهند، نه به آن مراتب پایین و به مسائل پایین و به افق های پایین تر. و انسان می تواند از کیفیت و میزان درک حقیقت توحیدیه نسبت به هر شخصی پی ببرد به اینکه این تا چه حدی به این مسئله رسیده است.

لذا مرحوم آقا می فرمودند: البته آقای حدّاد هم همین طور، آن طور که بنده بودم و می دیدم و می شنیدم و این ها با افراد که صحبت می کردند فقط خدا را در نظر بیاور، فقط قصدت خدا باشد، فقط رسیدن به او باشد. وقتی که می گفتند این کار را انجام بدهیم: خب از این کار چه توقعی داری؟

شخص می گفت مثلاً آقا رضای الهی، مردم

...

می فرمودند: فقط ذات خدا!

این اسم «ذات» خیلی ورداللسان مرحوم آقا

بود. در صحبت‌هایشان می‌گفتند از ذات خدا تنازل

نکنی ها!

خب معلوم است خودشان ... قضیه چه خبر

است دیگر! معلوم است دیگر!

از ذات خدا تنازل نکنی ها! این کارها که

می‌کنی غیر از ذات خدا چیزی در نظر نیاوری ها!

خب لابد کاری بوده، اجری بوده، ثوابی بوده، در

مقابلش چیزی بوده. می‌گویند ذات را از دست نده!

آن را قاطی نکن! حتی فکرش هم نباید [که بعدا

بخواهی] رد کنی! از اول غیر از ذات در نظر نیاور.

آن وقت چقدر در کارهای انسان تأثیر می‌گذارد؟ و

چقدر فرق است بین کسی که با یک همچنین حال و

هوایی جلو برود، یا چیزهای دیگری که حالا مردم

هم خوش‌شان بیاید، یا فرض بکنید که انشاءالله

مورد توجه قرار گرفته کارمان ... نه! فقط ذات خدا!

مردم خوش‌شان می‌آید، نیاید، مردم بدشان می‌آید،

نیاید، مردم می‌گویند به‌به، نگویند، مردم غیر از آن

بگویند! هرچه می‌خواهند بگویند. آن را نباید از

دست داد.

این روش، روشی بود که بزرگان به متابعت از اولیاء دین و ائمه هداة مانند حضرت سجاد علیه السلام آن را در پیش می گرفتند و به ما هم آن را تعلیم می دادند.

انشاءالله امیدواریم که خداوند آن حقیقتی را که اولیاء به دنبال آن حقیقت بودند و آن مرتبه‌ای را که به دنبال آن مرتبه تمام شراشر وجود خودشان را قرار داده بودند، خودش قسمت ما بفرماید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ